

# نگاهی به مفهوم فرهنگ

## تعاریف گوناگون فرهنگ

فرهنگ‌شناسان و متخصصان اجتماعی تعاریف‌های فراوانی از مفهوم فرهنگ بدست داده‌اند که هر یک به نوبه خود معتبر است و بخشی از واقعیت مورد نظر را می‌رساند. اما چنانکه می‌دانیم هر تعریفی جامع و مانع یا به اصطلاح منطبق تعریف به حد نیست و همه ذاتیات موضوع را تبیین نمی‌کند.

گفتنی است که در این زمینه تعریف تایلر (Tylor) مردم‌شناس معروف، به صورت تعریف کلاسیک و مورد اتفاق اهل علم در آمده است و از این رو ما نیز در این مقام از آن سود می‌جوئیم. موافق نظر تایلر: «فرهنگ در معنی

وسیع خود کل پیچیده‌ایست متضمن شناخت و معتقدات دینی و هنر و اخلاق و قانون و رسوم و توانایی‌ها و عاداتی که فرد انسان در جریان زندگی اجتماعی خویش کسب می‌کند»<sup>۱</sup> محققان بعدی تعریف تایلر را گسترانیدند و به دو بخش تقسیم کردند. نخست «فرهنگ غیرمادی» (non-Material culture) که «فرهنگ مجرد» (immaterial culture) یا فرهنگ معنوی (Spiritual culture) نیز خوانده شده و بخش دوم که فرهنگ مادی (Material culture) نام گرفته است. بخش معنوی هر فرهنگ شامل همه آثار است که از اندیشه انسان تراویده است و عمدتاً از طریق کتابت از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. زبان و اخلاق و قانون و علم و فلسفه و آداب و رسوم یک قوم، عناصر فرهنگ معنوی آن قوم محسوب می‌شوند. بخش مادی یک فرهنگ متضمن همه ابزارها و اشیاء و سازمان‌هایی است که بشر پدید آورده است و الزاماً تجلی عینی و خارجی دارند. راه‌ها و کشتی‌ها و جنگ‌افزارها نمونه‌ای از عناصر فرهنگ مادی انسان به شمار می‌روند. این نکته نیز در خور ذکر است که اساساً یک نظام فرهنگی یک کل تجزیه‌ناپذیر<sup>۲</sup> است و از این رو تقسیم آن به دو بخش مجزا از هم نه عملی است و نه منطقی. زیرا هر نظام فرهنگی

در شماره حاضر مجله رشد علوم اجتماعی، مقاله «آشنایی با بزرگان جامعه‌شناسی» توسط آقای دکتر جواد یوسفیان عضو هیئت تحریریه مجله رشد علوم اجتماعی تهیه شده است. با توجه به اینکه مقاله فرهنگ ایشان نیز دارای نکات قابل توجهی است، این مقاله نیز در همین شماره چاپ شده است.

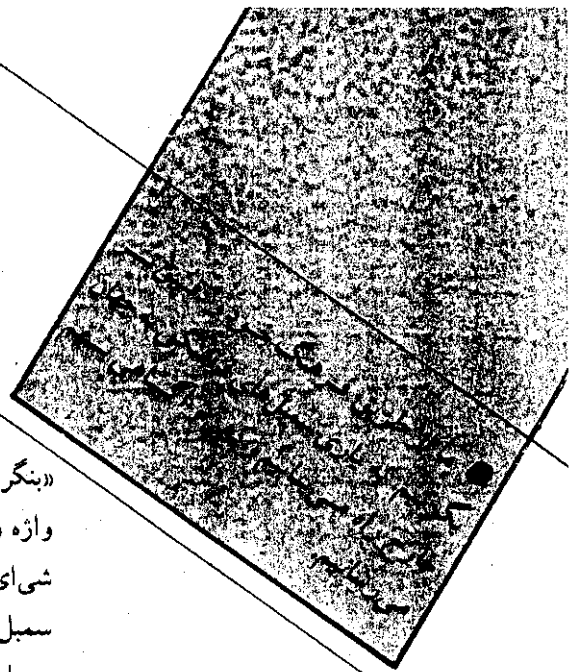
هیئت تحریریه

دکتر جواد یوسفیان

اکولوژیک یا تابع بلاشرط محیط طبیعی‌اند و فقط موجود انسانی است که قادر است در این شرایط تغییراتی پدید آورد و با مداخله در طبیعت و کشف و تبیین روابط حاکم بر نمودهای هستی، بخشی از نیروهای موجود را کنترل کند و در جهت تأمین مصالح خویش به کار اندازد.

اینک با این پرسش روبرو هستیم که اولاً فرهنگ چیست و ثانیاً عوامل موجد آن کدامند؟ بی‌گمان، مفهوم فرهنگ یکی از مفاهیم مهم علوم اجتماعی است و از این جهت همواره مورد توجه و تدقیق مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان و سایر ژرف اندیشان اجتماعی قرار گرفته است. از دید مردم‌شناسی فرهنگی که دستاوردهای انسانی را در سیری تکاملی می‌نگرد، فرهنگ مهم‌ترین وسیله سازگاری انسان و مدد تکامل اوست. موافق این دیدگاه هر نظام فرهنگی مرکب است از سیستم‌های انرژی و اشیاء و ابزارهای عینی و روابط سیاسی و اجتماعی و شیوه‌های ویژه فکری و ایدئولوژی و آرمان‌ها و شبکه‌ای از رفتار یا کنش اجتماعی که از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد و هر نسل ضمن بهره‌گیری از این میراث فرهنگی، در حفظ آن می‌کوشد و خود نیز چیزی بر آن می‌افزاید.<sup>۳</sup>

انسان که از منظر اصحاب منطق<sup>۱</sup> در زمره جانوران قرار می‌گیرد و با آنها همانندی بسیار دارد در عین حال در قلمرو موجودات زنده دارای پایگاهی خاص یا استثنایی است. به جانوران دیگر مانده است زیرا در جنبش است و می‌خورد و می‌نوشد و جفت‌جویی و تولیدمثل می‌کند و در برابر عوامل آسیب‌رسان محیط طبیعی به دفاع از خود می‌پردازد. اما از جانوران دیگر مستثنی است زیرا «تنها موجودیست که به آفرینش فرهنگ دست می‌زند»<sup>۲</sup> فرهنگ بازتاب ضروری برخورد انسان با محیط و انسان‌های دیگر است و موجد حیات ذهنی و نظام بخش کنش اجتماعی افراد انسانی است. همه موجودات زنده ناگزیر از نوعی سازگاری با محیط‌اند، اما انسان برخلاف سایر حیوانات امری خارجی را که همانا فرهنگ است بین ارگانیسم خود و شرایط بیرونی زندگی خویش واسطه می‌کند. پس فرهنگ عامل میانجی زیست انسان و وسیله مهم انطباق او با شرایطی است که وی را در بر گرفته‌اند. ما به برکت فرهنگ خود به طبیعت پیوند می‌خوریم و به نوعی سازگاری نیل می‌کنیم و به تدریج اراده خود را بر محیط تحمیل می‌گردانیم. بنابراین، جانوران دیگر که بر کنار از فرهنگ‌اند، اسیر شرایط



خود شامل اجزایی است که با یکدیگر وحدت یافته‌اند و بین آنها نوعی کنش متقابل وجود دارد. بدین ترتیب این تفکیک صرفاً ذهنی است و از لحاظ سهولت تحلیل، صورت می‌پذیرد و در عرصه واقعیت مصداقی ندارد. پویای تاریخ بر اندیشه و کنش اجتماعی انسان استوار است و اندیشه و کنش اجتماعی انسان قائم به فرهنگ است و فرهنگ خود بر واقعیتی که آن را «نماد» یا سمبل (symbol) نام نهاده‌اند تکیه دارد. سمبل ماده‌مقوم فرهنگ<sup>۶</sup> و واحد اساسی رفتار انسانی و زیربنای تمدن است. به عبارت دیگر همه فرهنگ‌های انسانی از سمبل پدید آمده‌اند و ابدیت یافته‌اند. سمبل عموماً شئی ایست مبین یک ارزش<sup>۷</sup> و یا یک معنی که این ارزش و معنی را کسانی که از این سمبل سود می‌جویند بدان می‌بخشند. سمبل از این رو شئی است که ضرورتاً نوعی تجلی مادی دارد. بدین معنی که ممکن است به صورت رنگ یا صوت یا بو یا حرکت یک شئی و یا طعم انعکاس یابد. بنابراین ارزش و معنی یک سمبل به هیچ روی وابسته شکل فیزیکی و یا ذات مادی آن نیست. از این رو در یک نظام فرهنگ ممکن است رنگ سبز نشانه عزا باشد و در نظام فرسنگی دیگر رنگ زرد چنین مفهومی را ابلاغ کند. همچنین معنی

«بنگر» یا «بیندیش» در طبیعت یا ترکیب این دو واژه وجود ندارد. از این گذشته، ممکن است شی‌ای که در یک زمینه فرهنگی به عنوان یک سمبل به شمار می‌آید در زمینه فرهنگی دیگری سمبل شمرده نشود، بلکه صرفاً یک علامت (Sign) یا یک نشانه تلقی گردد. یک علامت عبارت است از یک شئی مادی و یا یک امر یا حادثه‌ای که ما را مستقیماً به یک شئی مادی و یا حادثه دیگر رهنمون می‌گردد.<sup>۸</sup> برای نمونه، ریزش برف نشانه اینست که هوای خارج از منزل سرد است و دود نشانه آتش است. علاوه بر این علامت طبیعی، محیط اجتماعی ما انباشته از نشانه‌های فرهنگی است که از آن جمله می‌توان به چراغ راهنمایی خیابان‌ها و علامت «بزرگ راه‌ها» و انواع فلش‌ها و ساختمان اسکله‌ها، و علامت بازرگانی و حلقه‌های گل در مراسم تدفین و سائیدن قند بر بالای سر عروس اشاره کرد.

### سمبل‌های فرهنگی

اما نقش سمبل یا کارکرد «علامت» فرق می‌کند، زیرا سمبل، اشیاء فیزیکی یا مادی را به مفهوم‌های ذهنی پیوند می‌دهد و از ترکیب این سمبل‌ها می‌توان به آفرینش اندیشه‌های نو دست زد. از این نظر همه واژه‌های یک زبان سمبل‌های فرهنگی‌اند و از همین رو است که ما می‌توانیم درباره برف سخن بگوییم بی‌آنکه هوا سرد باشد و برفی در برابر خود ببینیم. از این بیان نتیجه می‌گیریم که سمبل‌های فرهنگی نمودار مفهوم‌های ذهنی یا برچسب‌هایی هستند که ما بر این مفهوم‌های انتزاعی می‌زنیم. انسان

هم سمبل‌ها و علامت‌ها را خلق می‌کند و هم معنی آنها را درمی‌یابد، اما حیوان صرفاً قادر به دریافت معنی برخی از علامت‌ها است. ما از طریق شرطی کردن برخی از جانوران می‌توانیم رفتار آنها را تابع اراده خود گردانیم و با صدور فرمانی سمبلیک، انجام کار معینی را از آنها خواستار شویم. انسان همواره این نوع ارتباط را با جانورانی چون دلفین (Dolphin) و اسب و سگ و کبوتر داشته است، اما چنانکه گفتیم هیچ حیوانی نمی‌تواند معنی معینی را با شی‌ای همراه کند و بدان وسیله مافی‌الضمیر خود را اعلام دارد و بین خود و جانوران دیگر رابطه برقرار گرداند.

ما از طریق فرهنگ خود و دقیق‌تر بگوییم به یاری سمبل‌های فرهنگی به جهان خارج راه می‌یابیم و ذهن و آگاهی به هم می‌رسانیم. ذهن یعنی شبکه‌ای از تصویرها (images) یا مفهوم‌ها (concepts) که در مغز یا به‌طور کلی در ارگانیسم انسان پدید می‌آیند. سمبل‌های انسانی در حقیقت ظرف یا محمل این مفاهیم‌اند. انسان به برکت سمبل‌های خویش مخصوصاً واژه‌های زبان هر لحظه بخشی از هستی را انتزاع می‌کند و به درون ذهن می‌آورد و بدین وسیله جهان را می‌شناسد و از این رو می‌توان گفت که زبان مهم‌ترین و حیاتی‌ترین نظام سمبلیک جهان انسانیت است. انباشت آزمایش‌های انسانی بوسیله سمبل‌ها میسر است و همین امر است که فرهنگ یا تمدن را می‌سازد و همواره پرمایه‌تر می‌گرداند. بنابراین هر قدر نظام سمبلیک یک قوم از کارایی و عمق و وسعت بیشتری برخوردار باشد، در جریان کارکرد خود نتایج والاتری بدست خواهد داد و موجب تغییراتی عظیم در حیات فرهنگی آن قوم خواهد شد. چنانکه ویتگن اشتاین<sup>۹</sup> (Wittgenstein) رسانیده است، «ما با هر جمله‌ای که به کار می‌بریم تصویری از واقعیت برمی‌داریم.» پس هر قدر جمله‌ها دقیق‌تر باشد، تصویر ما کامل‌تر خواهد بود. نظر به اهمیت همین ابزار سمبلیک است که

زبان خود موضوع بحث شناخت‌شناسی (Epistemology)، و اساساً به صورت شاخه‌ای از فلسفه درآمده است. زیرا چنان که دیدیم، شناخت انسانی از راه زبان بدست می‌آید و ضرورتاً قائم به زبان است. ماهمه پویش‌های تاریخ را که از طریق زبان و سمبل‌های آن باقی مانده‌اند درمی‌یابیم و بدین طریق میراث اجتماعی و فرهنگی عظیم پیشینیان خود را به‌ارث می‌بریم. ما محضر افلاطون و فردوسی و ابن سینا را درک نکرده‌ایم، اما اندیشه این بزرگمردان تاریخ را که از طریق کتابت باقی مانده و به ما رسیده است می‌خوانیم و به نظرات آنها پی می‌بریم و به نوبه خود به تصحیح و بسط این نظرات می‌پردازیم. آگاهی هر نسل نسبت به حوادث گذشته نیز به کمک سمبل‌ها و مخصوصاً زبان صورت می‌پذیرد. نسل معاصر ما در جریان پیدایش و گسترش دین اسلام نبوده است و انقلاب اجتماعی فرانسه را با چشم خویش ندیده است، اما نسبت به همه مسائل مربوط به این دو تحول بزرگ آگاهی دارد و این آگاهی را مدیون خط یعنی یکی از مهم‌ترین سمبل‌های فرهنگی است.

پس سمبل‌های بشری مخصوصاً زبان که به حق یکی از مختصات بی‌ظنیر زندگی اجتماعی انسان است، اولاً تجربه حیاتی پیشینیان را برای پسینیان نگاه می‌دارد و مانع محو آن می‌گردد و از این راه زندگی هر نسل را از لحاظ امکانات اجتماعی و فرهنگی غنی‌تر می‌کند و ثانیاً موجب می‌شود که هر نسل با اتکاء بر دستاوردهای فرهنگی نسل‌های پیش از خود از امکانات بیشتری برخوردار شود و جهان را بهتر دریابد و افق‌های تابناک‌تری را در برابر خود و آیندگان بگشاید.

### تحول نظام‌های فرهنگی

نظام‌های فرهنگی نیز مانند هستی‌های دیگر تابع نظامی علی و دستخوش تغییرند. به عبارت دیگر هر نظام فرهنگی دارای ماهیتی پویا است

به این معنی که از وضعی ساده آغاز می‌کند و به تدریج پیچیده می‌شود و راه تکامل می‌سپرد. در این مورد نظرات گوناگونی به وسیله محققان علوم اجتماعی ابراز گردیده‌اند که مجال بررسی آنها را نداریم. مثلاً اصحاب فلسفه تاریخ که ابن خلدون و آزوالد اسپنگلر (Oswald spengler) و آرنولد توینی (Arnold toynbee) و سوروکین (P.A. Sorokin)، نماینده برجسته‌اند، معتقدند که هر فرهنگی تحت شرایط خاصی پدید می‌آید و به بار می‌نشیند و سرانجام به انحطاط می‌افتد و از میانه برمی‌خیزد. جامعه‌شناسان علمی کنونی نیز بر تکامل فرهنگ تأکید می‌ورزند با این تفاوت که سیر فرهنگ‌های انسانی را نه سیری مستقیم و نه پویشی دوری (Cyclic-process) می‌دانند، بلکه حرکت فرهنگ را حرکتی مارپیچی به‌شمار می‌آورند<sup>۱۱</sup> به این معنی که هر فرهنگی در سیر خود الزاماً با موانعی طبیعی یا اجتماعی روبرو می‌گردد و مدتی در جامی زند، اما بالاخره تحت تأثیر عوامل پویای درونی (Autodynamism) و نیز عوامل پویای بیرونی (Heterodynamism) راه خود را می‌گشاید و سیر خود را دنبال می‌کند. منظور از پویایی درونی حرکت درنگ‌ناپذیری است که در درون یک نظام فرهنگی جریان می‌یابد مانند افزایش جمعیت و گسترش نیازهای انسانی و بسط مدنیت و توسعه نهادهای فرهنگی و بهبود کارکرد آنها به منظور پاسخ دادن مناسب به نیازهای نو. اما متراد از عوامل بیرونی این است که هیچ نظام فرهنگی نمی‌تواند از نظام‌های فرهنگی دیگر برکنار بماند و راه

● انسان به برکت سمبل‌های خویش مخصوصاً واژه‌های زبان هر لحظه بخشی از هستی را انتزاع می‌کند و به درون ذهن می‌آورد و بدین وسیله جهان را می‌شناسد و از این رو می‌توان گفت که زبان مهم‌ترین و حیاتی‌ترین نظام سمبلیک جهان انسانیت است.

انزوا پیش گیرد. به عبارت دیگر برخورد فرهنگی (cultural contact) بین نظام‌های فرهنگی امری اجتناب‌ناپذیر است.

برخورد فرهنگی که ممکن است از طریق تجارت و جنگ و مهاجرت و راه‌های دیگری صورت گیرد ضرورتاً به تحرک ذهنی و آگاهی و خلاقیت و مآلاً به وضعی که انفجار فرهنگی نام گرفته است می‌انجامد.<sup>۱۲</sup> از سوی دیگر انزوای فرهنگی عموماً به سکون ذهنی و ایستایی شخصیت و نازایی فرهنگی یا اجتماعی منتهی می‌گردد. نمونه کامل برخورد فرهنگی را همانا در عالم اسلام ملاحظه می‌کنیم. چنانکه می‌دانیم دین اسلام از خاستگاه خود، عربستان به سایر نقاط گیتی راه یافت و عناصری از فرهنگ‌های قبطی و سریانی و هندی و ایرانی و یونانی را در هم آمیخت و صبغه خاص اسلامی خود را نیز بر آنها افزود و از این ترکیب نو چیزی پدید آورد که هیچ یک از فرهنگ‌های پیشین واجد آن نبودند. این ترکیب یا مولود جدید که فرهنگ یا تمدن اسلامی نام گرفت از نیروی حیاتی بی‌سابقه‌ای برخوردار بود. فرهنگ اسلامی پس از تثبیت خود که تقریباً مقارن پایان سده دوم هجری صورت پذیرفت آغاز خلاقیت کرد

● دیگر تابع نظامی علمی و دستخوش تغییرند. به عبارت دیگر هر نظام فرهنگی دارای ماهیتی بویا است به این معنی که از وضعی ساده آغاز می‌کند و به تدریج پیچیده می‌شود و راه تکامل می‌سپرد.

درآمد. هدف این اقدام آن بود که جامعه سنتی ژاپن از نفوذ فرهنگ بیگانه مصون بماند و ثبات سیاسی آن تأمین شود.<sup>۱۶</sup> از این رو خروج ژاپنیان از کشور و برخورد ایشان با اقوام دیگر ممنوع گردید و همچنین درهای ژاپن به روی سوداگران و سیاحان بیگانه بسته شد و فقط روحانیان چینی می‌توانستند به این کشور راه یابند.<sup>۱۷</sup> گفتنی است که در نتیجه این وضع،

جامعه ژاپن به تدریج از شور و خلاقیت بازماند و همه اطلاعات و آگاهی آن به کتاب‌های دینی که کشیشان چینی به این کشور می‌آوردند منحصر شد. به عبارت دیگر ژاپن نخست دستخوش جداماندگی فرهنگی گردید و سپس به ثبات ذهنی یا رکود فکری کشیده شد. جداماندگی فرهنگی فقط اقوام ابتدایی یا مردم پیش از تاریخ را از پیشرفت باز نمی‌دارد، بلکه مردم عصر جدید را نیز به رکود می‌کشاند. از این رو هنگامی که برخورد فرهنگی محدود باشد، جامعه حتی اگر از سرمایه فکری بی‌پایانی برخوردار باشد، دچار فقر فکری می‌شود و به صورت نظامی ایستا و نازا درمی‌آید.<sup>۱۸</sup>

در این زمان کشور به چهار طبقه منفصل اجتماعی تقسیم می‌گردید که هر یک حاصل ارزش‌ها و سنن دیرین خود بود و عضو هر طبقه می‌بایست در درون طبقه اجتماعی خود به‌بار آید و موافق مقتضیات آن سلوک کند و به فعالیت پردازد. به بیان دیگر، امکان تحرک اجتماعی یا انتقال از پایگاهی به پایگاه اجتماعی دیگر یا اصولاً وجود نداشت و یا با دشواری بسیار همراه بود. در چنین وضعی ژاپنیان حتی در قرن نوزدهم مسیحی از دید فرهنگ سده هفدهم به جهان می‌نگریستند و تصویری که از امور جهانی و اقوام دیگر داشتند به دوستان سال قبل بازمی‌گشت. سلاح‌ها و ابزارها و به‌طور کلی تکنولوژی ایشان نیز در مقایسه با ابزارها و تجهیزات مردم اروپا سخت ابتدایی و عقب‌مانده بود.<sup>۱۹</sup> با اینهمه، این نظام بسته که تا نیمه سده

می‌بایست پس از رازی و ابن‌سینا در پزشکی و ابن‌هیثم در فیزیک، ده‌ها فیزیکدان و پزشک برجسته دیگر در عرصه فرهنگ اسلامی پدید می‌آمدند و خود به‌خود بنیادگذاران نخستین علوم اسلامی اهمیت اختصاصی خویش را از دست می‌دادند. زیرا به قول وایت‌هد (White head) هر جریان علمی که بانیان خود را سریعاً از یاد نبرد به انحطاط خواهد گراید.<sup>۲۰</sup> منظور وایت‌هد از این سخن اینست که یک جریان پویای علمی همواره راه تکامل می‌سپرد و در جریان پیشرفت خود بر نظریه‌ها و روش‌های جدید دست می‌یابد و بیش از پیش از عهده تبیین مسائل حوزه خود برمی‌آید. بدیهی است که چنین پویایی موجب می‌شود که بین آگاهی علمی نسل‌ها فاصله افتد و بعد از چند قرن آغازگران یک جریان علمی بدست فراموشی سپرده شوند.

ما در این مقام نمی‌توانیم عواملی را که موجب توقف سیر علمی فرهنگ اسلامی شدند مطمح نظر قرار دهیم، چه این خود داستانی دراز است و نیازمند سال‌ها تحقیق جامع‌الاطراف است که می‌بایست به وسیله افراد آگاه و ژرف‌اندیش صورت پذیرد و با کشف این عوامل راه را برای پویایی مجدد باز کند.

در برابر برخورد فرهنگی جهان اسلام و خلاقیت آن، ژاپن سده‌های هفدهم و هیجدهم مسیحی را که بر اثر انزوای فرهنگی خود عقیم ماند، ملاحظه می‌کنیم. ژاپن در آغاز سده هفدهم مسیحی همه روابط خود را با جهان خارج گسست و به صورت کشوری منزوی<sup>۲۱</sup>

و در همه زمینه‌های آگاهی به نوآوری دست زد. در پزشکی و فیزیک و شیمی و ریاضی و فلسفه و کیهان‌شناسی و تاریخ و جغرافیا چهره‌های نامیرایی چون رازی و ابن‌هیثم و بیرونی و ابن‌سینا پدید آمدند و آثار خود را به جهان عرضه کردند و در تاریخ و جغرافیا به قول استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، به شماره ریگ‌های کنار دریا<sup>۲۲</sup> کتاب نوشتند. منابعی چون کتاب الفهرست ابن‌ندیم که آثار دانشوران اسلامی را نام می‌برد در حقیقت دال بر اثبات نظریه خلاقیت فرهنگی در سده‌های اولیه اسلامی محسوب می‌شوند.

### توقف سیر علمی فرهنگ اسلامی

متأسفانه از سده هفتم هجری به این‌سو عناصر علمی و نئی تمدن اسلامی به تدریج از میانه برخاستند و جریان علمی و فرهنگی نیرومندی که آغاز گردیده بود به‌طور منظم رشد نکرد و دنبال نگردید. نظر به همین واقعیت است که هنوز در عرصه پزشکی اسلامی ابن‌سینا و رازی از یادها نرفته‌اند و ابن‌هیثم همچنان بزرگترین فیزیکدان عالم اسلام است. در صورتی که اگر جریان علم به پیش تاخته بود



● **فنگامی که بر خورد فرهنگی محدود باشد، جامعه حتی اگر از سرمایه فکری بی پایانی برخوردار باشد، دچار فقر فکری می شود و بصورت نظامی ایستا و نازا در می آید.**

نوزدهم مسیحی دوام کرد، در پرتو برخی عوامل درونی و بیرونی بی نیرو شد و همین عوامل ارکان امپراتوری خودکامه را لرزاندند و برخورد فرهنگی را امکان پذیر گردانیدند. با برافتادن امپراتوری نیرومند و دیرنده توکوگاوا (Tokugava)، عصر جدیدی آغاز شد و کشور اهمیت خطیر آموزش و پرورش و گسترش علم و به خصوص معرفت فنی را عمیقاً دریافت و همه امکانات خود را در طریق وصول به این عامل حیاتی بسیج کرد. توجه به علم را می توان از سوگندی که امپراتور جوان دودمان مچی (Meiji) در مراسم آغاز زمامداری خویش یاد می کند به خوبی درک کرد. وی ضمن این سوگند تأکید کرد که «مسا برای پیشرفت امپراتوری و رفاه آن با همه توان خویش به کسب دانش دست خواهیم زد و برای این منظور همه خطه های زمین را خواهیم پوئید. ترقی کشور وابسته علم است. هر چه می خواهیم باید از علم بخوایم و اگر تصور کنیم که از راه دیگری می توانیم به آرمان های بلند خود جامه عمل ببوشانیم، سودای خام پخته ایم».

جامعه ها یا نظام های فرهنگی همواره می دهند و می گیرند. مبادله فرهنگی و تراوش فرهنگی (Cultural Diffusion) یک ضرورت است. زیرا هیچ فرهنگی نمی تواند همه عناصر موجود در قلمرو خود را بیافریند و از این رو بناگزیر باید از فرهنگ های دیگر چیزهایی را دریافت کند. محققان اجتماعی نشان داده اند که حدود هشتاد و پنج درصد عناصر هر نظام فرهنگی غیر بومی یا بیگانه است.<sup>۲۱</sup> این نکته نیز در خور تأکید است که جامعه های کنونی از جهت های بسیار به یکدیگر پیوند خورده اند و روابطی دامن دار پدید آورده اند. امروز حتی پیشرفته ترین نظام های فرهنگی، بخش عظیمی از مواد مورد نیاز خود را از فرهنگ های دیگر وارد می کنند. همچنین جامعه های در حال رشد راهی ندارند جز اینکه برخی از عناصر فرهنگی را که برای تغییرات اجتماعی و اقتصادی خود نیاز دارند از جامعه های صنعتی دریافت کنند. ما خود نیز به حکم ضرورت ناگزیر از چنین اقدامی هستیم، اما نکته اینجاست که این بهره گیری باید در نهایت دقت صورت گیرد و لطمه ای به نظام ارزشی و فرهنگ غنی اسلامی وارد نکند.

پس انضباط شدیدی بر رفتار و روابط اجتماعی مردم حاکم گشت و کارآیی کنش اجتماعی و شغلی را بالا برد. تحصیل علم از محدودیت پیشین بیرون آمد و هر خانواده ای امکان یافت فرزندان خود را به مدرسه بسپرد و آموزش دهد. فعالیت علمی به تدریج به صورت واقعی نهادی درآمد و مورد احترام جامعه قرار گرفت و تحصیلات عالی مهم ترین وسیله تحرک اجتماعی شمرده شد و در نتیجه جامعه ایستای ژاپن به یک نظام فرهنگی پویا تحول یافت.

از آنچه گذشت درمی یابیم که فرهنگ های انسانی ذاتی پویایی دارند و همواره تغییر می کنند و در جریان این تغییر کارکرد آنها بهبود می یابد و به رفاه انسان منتهی می گردد. همچنین دریافتیم که برخورد فرهنگی امری اجتناب ناپذیر است و در جریان این برخورد

7 - Lewis A. Coser and Bernard Rosenberg, Sociological theory, London, the macnillan Company, 1969, P. 36.  
 8 - Paul G. Hiebert, Cultural Anthropology, New york J. B. Lippincott Company, P. 115. 1976.  
 9 - Ludwig wittgenstein, Tractatus Logico - Philosophicus, New york, 1960, P. 83.  
 10 - Pitivin A. Sorokin, social and cultural Dynamics, New York: Bedninster Press, 1962, PP - 3 - 21.  
 11 - J. Dewey: Psychological Review, 9, may, 1902, PP. 217 - 230.  
 13 - H. Becker and E. Barnes, Social thought From lore to science, Dover Publications, inc., New York, 1961. P. 505.  
 ۱۳ - زرین کوب، دکتر عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، مقدمه.  
 14 - Robert King merton, Social theory and social Structure, the Free Press New York, 1949, introduction.  
 15 - W. G. Beasley, the modern History of Japan, New York, 1963, P. 27.  
 16 - ibid  
 17 - ibid  
 18 - Becker and Barnes, social thought ... P- 207.  
 19 - Japan in troansion, ministry of information of Japani 1978.  
 20 - Modern History of Japan, P. 64.  
 21 - Paul Horton and chester Hunt, Sociology, McGraw - Hill Book Company, 1984, P. 510 - 539.  
 \* - در این زمینه مراجعه شود به مقاله نگارنده: نقدی بر امروزیه شدن، روزنامه اطلاعات بازدهم تیرماه.

1 - Aristotle, Politics, Edited by Ernest Barker, Oxford university press, 1946 P - 38.  
 2 - Lewis A. Coser and Bernavd Rosenberg, Sociological theory, London, the macnillan company, 1969, P. 19.  
 3 - A. Cohen, man in Adaptation, chicago, Aldine publishing company, 1974, P. 1.  
 4 - Edward B. taylor, Primitive culture, Vol.1, PP. 1 - 6, John murrany London, 1891.  
 5 - Talcott parsons, the social system, New york, the Free press of Glencoe, P. 6, 1964.  
 6 - Leslie A. white, the Science of Culture, PP. 22 - 23, Straus inc, 1949.